



طباطبایی هیچ تحلیلی در باب ۵۲ سال حکومت پهلوی ارائه نمی دهد

به گزارش خبرنگار مهر، جدیدترین اثر سید جواد طباطبایی با عنوان کتاب «ملت دولت و حکومت قانون (جستار در بیان نص و سنت)» به تازگی منتشر شده است. سیدجواد میری عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سلسله یادداشتی که در اختیار مهر قرار داده، به نقد این کتاب پرداخته است. متن زیر قسمت ششم از نقد سیدجواد میری بر کتاب سیدجواد طباطبایی است.

سخن پایانی

طباطبایی در «ملت، دولت و حکومت قانون» تلاشی ستیغ به خرج داده است تا فلسفه سیاسی مشروطیت را ترسیم و تدوین کند و آن را چون پادزهری بر ضد اسلامگرایی برساخت کند. در خوانش طباطبایی «جنبش مشروطه خواهی مردم ایران» (۲۳: ۱۳۹۸) با آنکه در «عمل» پیروز شد ولی «نتوانست نظریه پردازان فلسفه سیاسی خود را بیوراند» (۲۳: ۱۳۹۸)

و همین خلأ در قلمرو نظر راه را بر سلفی گری-سازمان های اسلام گرای با ایدئولوژی های المتقاطی،

مانند «سوسیالیست‌های خدایپرست...» (طباطبایی،
۱۳۹۸: ۲۳)
هموار کرد تا اینکه

«... نخستین کسی که توانست از همه امکاناتی که این آشوب ذهنی در اختیار او می‌گذشت بهره‌برداری کند ... علی شریعتی بود که نه جامعه شناس بود، نه مارکسیست، اما خطابه‌های او، که ژرفای خلأ فکری آن‌ها با عمق فاجعه عقب ماندگی جهان سومی پهلو می‌زد، اگر بتوان گفت، تجسیدی مسخ شده... بود که در وجود فعال سیاسی مخالف خوان آشوب طلب او تثلیث رقت انگیزی را می‌آفرید و با همین جاذبه رقت انگیز از ساده دلان همه گروه‌های اجتماعی دل می‌برد» (۱۳۹۸: ۲۴).

به عبارت دیگر، تلاش طباطبایی بر این است که فلسفه سیاسی مشروطه را به عنوان «نظریه عام اصلاح دینی» تدوین کند تا بتواند تمایلات سلفی گری موجود در ایدئولوژی‌های المتقاطی اسلامگرایی را که وحدت سرزمینی ایران را دستخوش مخاطرات بنیادین کرده‌اند، بگیرد. زیرا روشنفکری دینی با برساخت نظریه «انقلاب مشروطه» باعث شده است تمامی دستاوردهای تمدنی مشروطیت به فنا برود و به دلیل

«... بی خبری سیاست گذاران ایران در دو دهه اخیر، ... ایران دستخوش دو خطر عمده فروریزی از درون و تهدیدهای قدرت‌های منطقه‌ای، تورکستان و عربستان] شده [است. ... اگر ایران نتواند با تکیه بر کشورهای وارث تمدن ایرانی اتحادیه‌ای از این کشورها فراهم آورد، و اگر عربستان بتواند با تکیه به روایتی از اسلام وهابی وحدتی میان کشورهای این منطقه ایجاد کند، خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز و ماورای آن را دستخوش تنش‌های عمده‌ای خواهد کرد. اگر ائتلاف عربی-تورکی، در صورت نو عثمانی آن، قدرت بگیرد، یکی از پی آمدهای آن می‌تواند تبدیل شدن ایران به «مستعمره» اقتصادی چین و کشور تحت الحمایه سیاسی روسیه باشد. اگر این‌ها و نکته‌های بسیار دیگری... مورد توجه] قرار [نگیرد روند انحطاط ایران به کمال خواهد رسید...» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۰۹).

البته برخی از نکات مندرج در باب قفقاز، آسیای مرکزی، نقش اسلام وهابی در اوراسیا را من پیشتر در کتاب پنج کتاب «تحولات در قفقاز شمالی و تأثیرات آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» ((۱۳۹۴، «ایران فرهنگی، فرصت‌ها و چالش‌های ایران در تاتارستان»)

۱۳۹۴)

، «نگاهی مردم شناسانه به چین و روسیه در جغرافیای سیاسی ایران»)
۱۳۹۵)

، «پوشکین و شیخ الاسلام دربند: روابط ایران و روسیه در ژئوپلیتیک نوین اوراسیا»)
۱۳۹۴)

، «وهابیت و خشونت گرایی اسلامی از منظر جامعه شناختی: نگاهی به آینده روابط ایران و عربستان

سعودی»)
۱۳۹۵)

تشریح کرده ام ولی مقدماتی که طباطبایی می‌چیند این است که سنت روشنفکری دینی با رویکرد
اسلامیسم (بخوانید سلفی گری شیعی) موجبات انحطاط ایران را فراهم آورده است

اما طباطبایی هیچ تحلیلی در باب فاصله تدوین قانون مشروطیت در مجلس اول و تأسیس سلسله
پهلوی تا ۱۳۵۷ به ما ارائه نمی‌دهد و صرفاً به این نکته بسنده می‌کند که «مخالفان و موافقان ... خلطی
میان مشروطیت با سلطنت ایجاد [کرده بودند] ... [و هردو] ... به آن خلط دامن می‌زدند» (طباطبایی،
۱۳۹۸: ۵۰).

اما نکته اینجاست که فرمان مشروطیت در

۱۴

مرداد

۱۲۸۵

توسط مظفر المدین شاه قاجار به امضا رسید و رضا شاه پهلوی در

۴

اردیبهشت

۱۳۰۵

در کاخ گلستان تهران تاجگذاری کرد و محمدرضا شاه پهلوی در

۲۶

دی

۱۳۵۷

ایران را ترک کرد و از روز صدور فرمان مشروطیت تا خروج پهلوی دوم از ایران

۷۲

سال سپری گشت ولی طباطبایی هیچ تحلیلی در باب پنجاه و دو سال- از روز تاجگذاری رضا شاه تا
خروج محمدرضا شاه از ایران -حکومت پهلوی به ما ارائه نمی‌دهد و صرفاً تاریخ را با ارجاع به «ایده‌های
مطرح شده» توسط آل احمد، شریعتی و داوری تبیین می‌کند و آنها را متهم به «تصفیه حساب با
سلطنت از طریق مشروطیت»)

(۱۳۹۸: ۵۱)

معرفی می‌نماید

اما در ساحت علوم اجتماعی ما می‌آموزیم که تاریخ صرفاً مبتنی بر «ایده‌ها» تحول پیدا نمی‌کند و تاریخ
معاصر ایران نیز صرفاً با ارجاع به ایده‌های متفکرانش قابل تفسیر نیست، بل ما نیازمند فهم دقیق
مناسبات تولیدی در ایران و نسبت آن با معادلات سرمایه در جهان و در ربط با نظام کلان جهانی و
معادلات سرمایه داری و تعادل قوای سیاسی بین قدرت‌های جهانی در دوران جنگ سرد و وضع کنونی
جهان هستیم. به عبارت دیگر، تحولات جامعه ایران را نمی‌توان صرفاً با ارجاع به نوشته‌های جلال آل
احمد و امیرحسین آریانپور تشریح کرد بی آنکه از نقش کلیدی «حکومت» در دوران پهلوی -و توازن
نیروها هم در داخل جامعه ایران و هم در سطح منطقه‌ای و هم در نسبت به آرایش ژئوپلیتیکی نظام بین
الملل- حتی یک جمله بر زبان نیاوریم و نگوییم، سلباً یا ایجاباً، حکومت پهلوی چه گام‌هایی در جهت
محدود کردن «اراده شاه [به عنوان] منشأ قانون» (طباطبایی، ۲۰۶: ۱۳۹۸) که اساسی‌ترین ایده فلسفه
سیاسی مشروطیت بود در طی پنج دهه برداشته بود؟ به سخن دیگر، به جای اینکه بگوییم شیخ فضل

الله نوری و داوری باعث به فنا رفتن «ایده بنیادین مشروطه» گشتند، باید مبتنی بر رویکرد جامعه شناسی سیاسی و تحلیل فلسفه سیاسی به این پرسش پاسخ دهیم که دوران پهلوی چگونه جامعه ایران را از بنیان‌های تحدید قدرت مبتنی بر فلسفه سیاسی مشروطه دور کرد تا اساساً بحث تقسیم قوا به مثابه یک «رویه حقوقی نهادینه شده» در جامعه ایران تا اطلاع ثانوی ناممکن و دسترس نایافتنی گردد؟

نکته مهم دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد و باید بیشتر در باب آن تأمل کرد نظریه عام اصلاح دینی طباطبایی در مقایسه با نظریه پروتستانیسم روشنفکری دینی است و مقارنه این دو با چهار نظریه رقیب «ولایت فقیه» (در خوانش‌های اسلامگرایی فقهاتی) نظریه «احیا دین» و «نظریه حکمت و حکومت» (حائری) و «نظریه هفتگانه معرفت دینی» (علامه جعفری) که هر کدام از منظری خاص به حکومت و مسئله قانون گذاری و نقش «ملت» می‌پردازند. البته طباطبایی به هیچ وجه به «تأثیر مشروطیت» در نحله‌های رقیب اشاره‌ای نمی‌کند و این گونه وانمود می‌کند که مشروطه خواهی در هیچ‌کدام از نظریات رقیب حضور معنادار ندارد و او اساساً تنها سخنگوی سنت فلسفی مشروطه خواهی در ایران است. یقیناً این مدعا قابل مناقشه است ولی تمایز بین «جنبش» و «انقلاب» در نسبت با مفهوم مشروطیت - که یادآور دو مفهوم «نهاد» و «جنبش» شریعتی است - از نظر مفهومی قابل تأمل است و می‌توان از آن برای فهم و تحلیل جنبش‌های مطالبه گر مردم ایران در وضع کنونی استفاده کرد.

آخرین نکته این است که طباطبایی بین «سلفی گری» و «اسلامگرایی» هیچ تمایز بنیادینی قائل نگشته است و این موجب گردیده است که مشروطه خواهی و اسلامیسیم را مانند دو «دشمن» مفهومی کند و از این مهم غافل گردد که این دو رویکرد از منظر فلسفی متضاد یکدیگر نیستند، بل هر دو مبتنی بر ایده «سوژه وارگی» هستند و از این مهم‌تر اینکه اسلامیسیم دارای گرایش‌های متنوعی در سپهر اندیشه ایرانی است: اسلامیسیم با خوانش فقهاتی، اسلامیسیم با خوانش لیبرالی، اسلامیسیم با خوانش سوسیالیستی، اسلامیسیم با خوانش دموکراتیک و اسلامیسیم با خوانش سلفی (نه سلفی گری و انتحاری). طباطبایی بدون در نظر گرفتن ظرافت‌های مفهومی بین این گرایش، همگی را ذیل یک جریان قرار می‌دهد و تلاش می‌کند مشروطه خواهی را آنتی تز این جریان‌های فکری منبعث از اسلامیسیم قرار دهد، در حالی که اسلامیسیم با هر چهار خوانش فقهاتی، لیبرالی، سوسیالیستی و دموکراتیک با نوعی از مشروطه خواهی نسبت تاریخی و فلسفی عمیق دارد که جای بحث درباره آنها در دفتری دیگر خواهد بود ولی نباید از نظر دور داشت که طباطبایی از «ملیت» یک «دیانت جدید» می‌سازد ولی بنیان اصلی بحث او ملت نیست، بل مفصلبندی نظری تئولوژی نوین برای «دولت» - به معنای State- است که تلاش می‌کند تئولوژی دولت «ولایت فقیه» را کنار بزند. زیرا ولایت فقیه «تئولوژی دولت» در ایران پس-انقلاب است و طباطبایی عبور از این تئولوژی را با تئولوژی آلترناتیو ملیت» دنبال می‌کند. البته خام اندیشی است که مفهوم «ملیت» در روایت طباطبایی را مترادف با جمیع وجوه مردم ایران و فرهنگ‌ها و زبان‌ها و ادیان و مذاهب و تکرر آن بگیریم. زیرا او سخنگوی یک وجه از «مردم ایران» است و نه کلیت سه سنخ از مردم ایران

این همان بحث ایران به مثابه «مُلک مُشاع» است که ذیل رویکرد «نوسهروردی» باید دنبال گردد و من تلاش خواهم کرد فهم خویش از آن را در دفتر پیش رو مورد بحث و مذاقه قرار دهم. البته یک بحث بنیادی‌تری در نقد طباطبایی به داوری وجود دارد که التفات به آن ما را به موضوع مهمی در بحث ادیان و انتولوژی «امر جهانشمول» رهنمون می‌شود ولی طباطبایی در آثارش (منجمله کتاب اخیرش) این مقوله را بالکل مغفول گذاشته است. طباطبایی در «ملت، دولت و حکومت قانون» می‌گوید

«رضا داوری [در کتاب]... مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی... [که توسط] پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [در سال] [۱۳۷۹] به چاپ رسیده بود... پیشتر با عنوان «مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی ایران» منتشر شده بود... [اما]... به صورتی که در این چاپ سوم... [یعنی مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی] آمده معنایی ندارد» (۱۶۹: ۱۳۹۸).

این سخن طباطبایی بدین معناست که «دیانت» ذیل «ملیت» باید تحدید شود ولی پرسش اینجاست که جنبه جهانشمول دیانت که سویه‌های قبیله‌گی و طائفگی و اُتیسیم فرهنگی ملت‌ها را نشانه می‌رود در رویکرد طباطبایی بالکل از ساحت معرفت دینی حذف می‌گردد. البته این بخشی از «المهیات مدرنیته» است که طباطبایی آن را به عنوان «امر بدیهی» مفروض انگاشته است و از آن منظر داوری را مورد نقد قرار می‌دهد. در این خوانش «ملیت» تبدیل به دیانت نوآئین می‌گردد و انسان به مثابه وجودی دارای جوهر مشترک جهانشمول کاملاً محذوف می‌گردد. این بحث دامنه‌های جدی و بنیادینی دارد که ذیل رویکرد نو-سهروردی قابل تبیین است.

منابع

داوری اردکانی، رضا. وضع کنونی تفکر در ایران. انتشارات سروش، ۱۳۵۷.

شریعتی، علی. بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی. مجموعه آثار ((۲۷)) بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، ۱۳۹۲.

طباطبایی، سید جواد. ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت. انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۸.

طباطبایی، سید جواد. ملاحظات درباره دانشگاه. انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۸.

عبدالکریمی، بیژن. پرسش از امکان امر دینی در جهان معاصر. انتشارات نقد فرهنگ، ۱۳۹۷.

میری، سید جواد. تحولات در قفقاز شمالی و تأثیرات آن بر امنیت ملّی جمهوری اسلامی ایران. انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۴.

میری، سید جواد. ایران فرهنگی: فرصتها و چالش‌های ایران در تاتارستان. انتشارات جامعه شناسان، ۱۳۹۴

میری، سید جواد. پوشکین و شیخ الاسلام دربند: روابط ایران و روسیه در ژئوپلیتیک نوین اوراسیا. انتشارات جامعه شناسان، ۱۳۹۴.

میری، سید جواد. نگاهی مردم شناسانه به چین و روسیه در جغرافیای سیاسی ایران. انتشارات جامعه شناسان، ۱۳۹۵.

میری، سید جواد. وهابیت و خشونت گرایی اسلامی از منظر جامعه شناختی: نگاهی به آینده روابط ایران و عربستان سعودی. انتشارات نقد فرهنگ، ۱۳۹۵.

میری، سید جواد. ایران در پنج روایت: درباره هویت ملّی، تنوع زبانی، زبان مادری و مسئله زبان ترکی در ایران. انتشارات نقد فرهنگ، ۱۳۹۷.

میری، سید جواد. بازخوانی ایده زبان و وحدت ملّی: بازخوانی گفتمان ناسیونالیسم باستانگرا در روایت محمود افشار، سید احمد کسروی، جواد شیخ الاسلامی، عباس اقبال آشتیانی و ناصح ناطق. انتشارات نقد فرهنگ، ۱۳۹۸